

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

تلخیص، ترتیب و ارسال: از جعفر  
۰۶ جون ۲۰۲۲

## سخنانی اندر باب محتسب یا مأمور "امر به معروف و نهی از منکر"

(monkar)

منبع: لغتنامه دهخدا

محتسب: [مُتَّسِر] (ع ص) نعت [صفت] فاعلی از احتساب. شمارکننده، شمارنده، به شمار آورنده، آزماینده. در اصطلاح فقهی انتساب به عمل احتساب می باشد که عبارت است از "امر به معروف و نهی از منکر". نهی کننده از چیز هائی که در شرع ممنوع باشد. مأمور حکومتی شهر که کار او بررسی مقادیر و اندازه ها و نظارت در اجرای احکام دین و بازدارنده از منہیات و اعمال نامشروع و آزمایش صحت و پاکی مأكولات و زرع بود. رجوع به حسبه و احتساب شود.

حاکم در محفل خوبان به روز

نیمشبان محتسب اندر شراب

ناصر خسرو.

اگر ترا محتسب بدین حال ببند، حد \* بزند.  
(سیاستنامه ص ۵۲).

در دخل هر شحنة و محتسب را

گشاده ست تا هست ازارت گشاده

سوزنی

بر اهل بازار و محترفه محتسبی امین بگماشت.

(ترجمه تاریخ یمنی ص ۴۳۹).

محتسب گونی به ماه روزه جام می شکست

کان شکسته جام را رسوای خاور ساختند

خاقانی

دست و زبانش چرا نداد بریدن  
محتسب شرع و پیشوای صفاهان  
(صفاهان = اصفهان)  
خاقانی

پیشکش خلعت زندانیان  
محتسب و ساقی روحانیان  
نظامی

محتسب صنع مشو زینهار  
تا نخوری ذره ای ابلیس وار  
نظامی

گفت هان ای محتسب بگذار و رو  
از برهنه کی توان بردن گـرو  
مولوی

محتسب گو چنگ میخواران بسوز  
مطرب ما خوب نائی می زـند  
سعدی

ای محتسب از جوان چه خواهی  
من توبه نمی کنم که پیـرم  
سعدی

قاضی ار با ما نشیند بـرفشاند دست را  
محتسب گر می خورد معذور دارد مست را  
سعدی

محتسب گوید که بشکن ساغر و پیمانـه را  
غالباً دیوانه پندارد من فرزانـه را  
سلمان ساوجی

محتسب خم شکست و من سر او  
سن بالسن و الجروح قصاص  
حافظ (چ بمبئی ص ۲۶۷)

نه قاضيم نه مدرس نه محتسب نه فقيه

مرا چه كار كه منع شرابخواره كنم

حافظ

محتسب البلد؛ كسى كه نهى از منكر مى كند.

(ناظم الاطباء).

امثال:

محتسب را درون خانه چه كار.

(از مجموعه امثال چ هند).

محتسب سیه مست است، مست را چه مى گیرد.

(امثال و حكم دهخدا ج ۳ ص ۱۵۰۳).

\* \* \*

---

\* **حَد:** «تعزير، تأديب، تنبيه، كيفر، مجازات. (فقه) عقوبت و مجازات شرعى براى گناهكار و مجرم، مانند تازيانه زدن شرابخوار.» (واژه ياب)